

یک سینه حرف گنگ

پیش از خطوط مرگ، پشت محیطِ زیست
فریاد زد صدا: «پیشِ خطر نایست»

پیچید بوی مرگ، در ناله‌ی تفنگ
افتاد روی باد، خونی که زندگی‌ست
از لحنِ مردنش، فهمید هر که دید
باید چگونه مرد، باید چگونه زیست

پیچید باد سرخ، در کوچه‌های مست
فریاد شد بلند: «هان این صدای چیست؟»

«هان این صدای چیست»، پیچید در هوا
آمد به پیش‌باز، ابری که می‌گریست

باران شکفت و گفت: «این‌های وهوی سبز
فرقی نمی‌کند، از نای سرخ کیست

پیغام روشنی‌ست، در آستین او
این خون و باد و ابر، جز یک بهانه نیست

می‌گوید آشکار: «ما هر چه می‌کشیم
از بی‌ترانگی‌ست، از بی‌ترانگی‌ست»

یک سینه حرفِ گنگ، ننوشته ماند باز
آن ننوشته‌ها، بسیار خواندنی‌ست